نهج البلاغه

دین پرور، سید جمال الدین

تاریخ، پنجره‏یی است به دیار گذشته و نمودار روشن زشتی‏ها و زیبایی‏ها است که تا ابد درس‏آموز و پنددهنده است و لذا گفته‏اند: گذشته، چراغ آینده است، زیرا تاریخ تکرار می‏شود و حوادث و رویدادها معلول افکار و اعمال انسانهاست، در قرآن کریم سیر و سفر در زمین و اندیشیدن در تاریخ گذشتگان بارها و بارها تذکر داده شد و به صورت امر و دستور با مخاطبان سخن گفته است.

«قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین(آل عمران 137)

پیش از شما سنت‏ها و روش‏ها بیان شده پس در زمین به سیر و سفر بپردازید در سرنوشت تکذیب کنندگان نیک بیندیشید.

جمله‏«قد خلت من قبلکم سنن»که در آیات دیگر هم با همین عبارت آمده است نمایانگر سنت‏های ثابت و تخلف‏ناپذیر تاریخ است که در هر زمان اتفاق بیفتد آثار ویژه خود را نیز در پی خواهد داشت بنابراین انسانها در هر برهه از تاریخ می‏توانند از آن بهره‏برداری نمایند و سرنوشت خود را بر اساس آن بسازند.

یا آیه معروف دیگر که مکرر در قرآن آمده است:

ذلک بان اللّه لم یک مغیرا نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بأنفسهم و ان الله سمیع علیم(انفال 53)

که به عنوان یک اصل ثابت در تاریخ مطرح‏ است که خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‏دهد مگر آنکه خودشان در وجودشان تغییر پدید آورند، یعنی انسانها هستند که تاریخ را می‏سازند و شما در هر زمان باید تاریخ را مطالعه کنید و آثار گذشتگان را از نزدیک ببیند و به ارزیابی بنشینید و برای زمان و زندگی خود از آن پند گیرید.

مطالعه در تاریخ برای وقت‏کشی و سرگرمی نیست بلکه برای آنست که از آن عبرت گرفت.

تاریخ زندگی و حکومت امیر مؤمنان نیز چنین است و مطالعه و دقت در آن برای امروز جامعه و زمان ما بسیار ضروری و الهام‏بخش است به شرط آنکه با دیده عبرت بدان نگریسته شود نه به قصد توجیه و یا سوء استفاده که ضد ارزش و ضد عبرت است.

تغییر مواضع ناکثین(پیمان شکنان)

روزی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم علی علیه السّلام را در راه دید و به او تبسم و سلام کرد، «زبیر»در کناری ایستاده بود، رو به پیامبر کرد و گفت:

یا رسول الله«علی»از تکبّر خود دست برنمی‏دارد، حضرت فرمود:«علی»تکبّر ندارد.

آیا او را دوست می‏داری؟

زبیر گفت آری به خدا قسم او را دوست می‏دارم.

رسولخدا(ص)فرمود:به خدا سوگند از روی ظلم به جنگ با او برخواهی خاست.

بیست و اندی سال بعد...

قبل از شروع جنگ جمل، امام امیر المؤمنین که بر اسبی از رسولخدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم سوار بود بدون اسلحه به طرف لشکر دشمن که در رأس آنها طلحه و زبیر قرار داشتند، رفت و زبیر را صدا زد، زبیر هم غرق در اسلحه به خدمت آنحضرت رسید، امام به او فرمود برای چه به جنگ من آمدی؟و او گفت برای خونخواهی عثمان، حضرت فرمود خدا بکشد هر یک از ما را که در خون عثمان مداخله کرده باشیم، ای زبیر!به یاد می‏آوری آن روزی را که رسولخدا را ملاقات کردی و آن جناب سوار بر درازگوشی بود...(و داستان فوق را نقل کرد) زبیر چون این داستان را شنید گفت استغفر اللّه، من این حدیث را فراموش کرده‏ بودم، اگر یاد می‏داشتم به جنگ تو بیرون نمی‏شدم.

و بدین ترتیب جنگ جمل به دست کسی شروع شد که امیر المؤمنین علی و حقّانیت او را می‏شناخت، زبیر کسی بود که در همان آغاز و پس از قتل عثمان و بیعت عمومی مردم با امام، او نیز بیعت کرد و در واقع از خط امامی‏های قرص و محکم بود و موضعی سخت و روشن داشت اما متأسفانه بزودی تغییر موضع داده و 180 درجه منحرف شد.

آنچه مهم است انگیزه و علت اصلی این تغییر مواضع است، آیا در روش و سیره امام علیه السلام تغییری حاصل شده بود، یا پیمان شکنان تغییر موضع داده بودند، آنچه تاریخ برای ما بازگو می‏کند امام در طول عمر و از آن روزی که در کنار پیامبر بود و تا آخرین لحظه از عمر مبارک کوچکترین تغییر در راه و روش خود نداد، به خطبه قاصعه نگاه کنید:

و إنّی لمن قوم لا تأخذهم فی اللّه لومة لائم، سیماهم سیما الصدیقین، و کلامهم کلام الابرار... لا یستکبرون، و لا یعلون، و لا یغلون و لا یفسدون...

من از تبار کسانی هستم که در راه خدا سرزنش هیچ سرزنشگری در آنها در نمی‏گیرد چهره‏هاشان چهره راستگویان است و سخنانشان سخن نیکان، شبشان شب زنده‏داران و روزشان روز پیشوایان، به رشته محکم با همه وجود چنگ زده‏اند.سنت‏های خدا و پیامبرش را زنده می‏کنند، نه تکبر می‏ورزند و نه برتری می‏جویند، و نه فریبکاری و تباهی می‏نمایند، دلهاشان به یاد بهشت و بدنهایشان وقف کار خیر است.

بلکه این طلحه و زبیر بودند که به گواهی تاریخ به خاطر مسایل مادی و جاه‏طلبی تغییر موضع دادند.

دوباره به تاریخ باز می‏گردیم و ردّ پای این انحراف را پی می‏گیریم:

آنگاه که مردم پس از قتل عثمان، با امام بیعت کردند، طلحه و زبیر منتظر ماندند که آن حضرت آنها را برای تصدی مقام‏های ظاهری دعوت کند و چون دیدند خبری نشد خود نزد امام رفتند و سابقه جهاد و تلاش خود را بیان کردند و از حضرت خواستند که فرمانروایی کوفه و بصره را به آنها واگذارد، ولی امام نپذیرفت، و نیز در تقسیم بیت المال امام بطور مساوی و عادلانه و بدون در نظر گرفتن امتیازات طبقاتی و قبیلگی و حتی انقلابی برای افراد سهمی معین می‏کرد، در اینجا هم طلحه و زبیر برآشفتند و سوابق خود را مطرح کردند و امام نیز قانع نشد و سوابق آنها را در اضافه حقوق نپذیرفت و آنها دقیقا با انحراف به این موارد تغییر موضع داده و بیعت خود را شکستند.

بنابراین تغییر موضع طلحه و زبیر در برابر دو چیز بود:اول نرسیدن به ریاست و مقام و دیگر دست نیافتن به مال و ثروت از بیت المال که این دو امر در طول تاریخ و در دوران معاصر منشأ بیشترین تغییر مواضع بوده است.